

اخبار از معدوم از منظر ویلیامسون و ملاصدرا و پاسخ به چالش دیدگاه آن‌ها در چهارچوب نظریه علامه طباطبایی

رضا اکبریان*

سیاوش اسدی**

چکیده

این مقاله در تلاش است به این مسائل پاسخ گوید که: ملاصدرا و ویلیامسون چه راهکاری را برای پاسخ به مسئله اخبار از معدوم ارائه می‌دهند و نقاط اشتراک و افتراق این راهکارها چیست و به‌علاوه هر یک از این راهکارها با چه چالش‌هایی روبروست. ویلیامسون برای حل این مسئله، ضمن تأکید بر مساوقت شیء و موجود، به وجود ضروری اشیا قائل می‌شود. به این نحو که «جهت امکان» را مربوط به صفات اشیا، از جمله وجود انضمامی آن‌ها می‌داند، اما برای وجود منطقی اشیا، «جهت ضرورت» را در نظر می‌گیرد و اخبار از معدوم را در چهارچوب این نظریه تبیین می‌کند. ملاصدرا نیز مسئله اخبار از معدوم را با ارائه نظریه «وجود ذهنی» پاسخ می‌دهد. در این نظریه، که خود مبتنی بر نظریه وحدت تشکیکی وجود است، وجود ذهنی مرتبه‌ای از حقیقت واحده وجود در نظر گرفته و بر انحفاظ ماهیت در ذهن و خارج تأکید می‌شود. پس، برای اخبار از معدوم باید معدوم خارجی به وجود ذهنی، که ماهیت مربوط به آن تجلی یا ظل همین وجود ذهنی است، موجود باشد، اما هر یک از این راهکارها با چالش‌هایی روبروست. از جمله این که در ساختار فلسفی ملاصدرا، بحث از چگونگی تصور معدومات مسکوت گذاشته شده است و انحفاظ ماهیت، در ذهن و خارج، بر مبنای وجودشناسی ملاصدرا غیر قابل توجیه است. از سوی دیگر، در دیدگاه

* استاد گروه فلسفه و حکمت، دانشگاه تربیت مدرس

** دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) Siavash_assadi2000@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۲۵

ویلیامسون، وجود ضروری اشیا نمی‌تواند مبین واقعیت خارجی آن‌ها باشد؛ اما علامه طباطبایی، به جای آن‌که همانند ملاصدرا، پاسخ به مسئله اخبار از معدوم را در دستگاه وجود و ماهیت مطرح سازد، آن را در دستگاه وجود و عدم سامان می‌دهد. به این نحو که واقعیت خارجی را همان وجود می‌داند که یا مطلق یا مقید به اعدام است و عدم، از باب توسع، از واقعیت خارجی انتزاع و موضوع گزاره‌ها قرار می‌گیرد. بنابراین، موضوع قراردادن اعدام در گزاره‌ها را یک فعالیت عقلی و در ارتباط با واقعیت، که می‌تواند چالش‌های پیش روی دیدگاه‌های ملاصدرا و ویلیامسون را برطرف سازد، مطرح می‌کند.

کلیدواژه‌ها: وجود ضروری، وجود ذهنی، عدم، ممکن غیر بالفعل، ملاصدرا، ویلیامسون، علامه طباطبایی.

۱. مقدمه

یکی از چالش‌های پیش روی فلاسفه، مسئله تبیین گزاره‌های سالبه وجودی یا به تعبیر دیگر مسئله اخبار از معدوم است. این مسئله هم به دست فلاسفه اسلامی، به صورت مستقل، مورد بحث قرار گرفته و هم مورد توجه جدی فلاسفه تحلیلی معاصر قرار گرفته است. برای مثال گزاره «دریای جیوه وجود ندارد» یک گزاره سالبه وجودی است که از امری معدوم خبر می‌دهد و در عین حال، گزاره‌ای صادق تلقی می‌شود، اما معدوم بودن «دریای جیوه» در عالم خارج، به مثابه موضوع گزاره، صدق یا حتی معناداری گزاره را مورد تردید قرار می‌دهد. چراکه پیش فرضی که ما در عموم ساختارهای فلسفی مان می‌پذیریم این است که امر معدوم نمی‌تواند موضوع گزاره قرار گیرد. چنان‌که ملاصدرا تصریح می‌کند: «قضیه سالبه با قضیه موجه در این جهت مشترک است که هر دو از جهت مطلق حکم، موضوع می‌خواهند. چراکه در هر حکمی تصور موضوع ضرورت دارد» (ملاصدرا، بی‌تا: ۲۵). همچنین ویلیامسون بیان می‌کند: «بالضروه اگر گزاره P صادق باشد، آن‌گاه گزاره P وجود دارد» و وجود داشتن گزاره P مستلزم وجود داشتن اجزای آن، من جمله موضوع گزاره است (Williamson, 1999: 7). همین مسئله در مورد دیگر صفات موضوعات معدوم که به صورت گزاره‌های موجه بیان می‌شوند، نیز صادق است. برای مثال صدق و معناداری گزاره «دریای جیوه زیباست» نیز به دلیل معدوم بودن موضوع آن، به طریق اولی، به چنین چالشی دچار است، زیرا «خصوصاً صدق حکم ایجابی مستلزم وجود موضوع آن حکم است»

(جوادی آملی، ۱۳۷۵ ب: ۵۸). از سوی دیگر، مسئله اخبار از معدوم با مسائل فلسفی دیگری مانند «نسبت وجود و شئیت» پیوند می‌خورد و چگونگی مواجهه با آن در تبیین این‌گونه مسائل نیز موثر است و این امر بر اهمیت بررسی این مسئله و یافتن پاسخ معقولی برای آن می‌افزاید.

آن‌چه در این مقاله به آن پرداخته می‌شود، بررسی راه‌حل تیموتی ویلیامسون در مورد مسئله اخبار از معدوم و مقایسه آن با راه‌حل ملاصدرا درباره این مسئله است. به عبارت دیگر مسئله‌ای که در این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به آن‌ایم، این است که مسئله اخبار از معدوم نزد ویلیامسون و ملاصدرا چگونه پاسخ داده می‌شود و هر یک از این دیدگاه‌ها با چه چالش‌هایی روبرویند؟ ویلیامسون مسئله گزاره‌های سالبه وجودی و چگونگی اخبار از معدوم را با طرح ایده «وجود ضروری» اشیا تبیین می‌کند و ملاصدرا برای حل این مسئله از نظریه وجود ذهنی کمک می‌گیرد که در ادامه نوشتار به تبیین هر یک از این راه‌حل‌ها و مقایسه آن‌ها خواهیم پرداخت؛ اما به نظر می‌رسد که هر یک از راه‌حل‌های مورد بحث در این نوشتار پرسش‌هایی را بدون پاسخ باقی می‌گذارند. برای مثال در نظریه ویلیامسون نمی‌توان ارتباط معناداری میان وجود ضروری و واقعیت عینی برقرار کرد و فقط به این مطلب بسنده می‌شود که وجود منطقی اشیا و آن‌چه در دامنه سوره‌های نامقید قرار می‌گیرد، ضروری و معادل با خود شیء‌اند، هر چند که خود شیء وجود بالفعل نداشته باشد. در دیدگاه ملاصدرا، از یک سو چگونگی تصور معدوم، به صورت منقحی، تبیین نمی‌شود و از سوی دیگر، بیان ایشان درباره چگونگی حصول علم و لزوم رسیدن به مرحله عقل، برای حصول ادراکات، چالش‌های متافیزیکی دیگری را در پی خواهد داشت. بنابراین، برای برطرف کردن این چالش‌ها و ارائه پاسخ کم‌چالش‌تری، به مسئله اخبار از معدوم، دیدگاه علامه طباطبایی را، در این زمینه، بررسی می‌کنیم. در دیدگاه علامه، با توجه به این‌که اعدام و سلب اموری واقعی و نفس‌الامری محسوب می‌شوند، ذهن می‌تواند با انتزاع مفاهیم عدمی از امور واقع و فعالیت عقلی خود، گزاره‌های با موضوعات معدوم را به صورتی معنادار تشکیل دهد و صدق و کذب آن‌ها را مورد تحلیل قرار دهد.

۲. «وجود» از نظر ویلیامسون و ملاصدرا

در نظر ویلیامسون، واژه «وجود» واژه‌ای مبهم است و خلط میان مدلول‌های مختلف آن موجب پدید آمدن مشکلات منطقی و فلسفی بسیاری نزد واقع‌گرایان^۱ و ضد واقع‌گرایان

شده است: واقع‌گرایی و ضد واقع‌گرایی مکاتب مبهمی‌اند، زیرا واژه سرنوشت‌ساز «وجود» دارای ابهام است^۲ (Williamson, 1999: 259).

بنابراین، در وجودشناسی ویلیامسون باید مدلولات متفاوت واژه وجود از یک‌دیگر بازشناسی شوند و در هر وضعیت مشخص شود که مراد از به‌کارگیری واژه وجود چیست. در نظر ملاصدرا نیز واژه وجود مدلول‌های متفاوتی دارد که در حالت کلی می‌توان دو مدلول «اسمی» و «مصدری» را برای واژه وجود در نظر گرفت. ملاصدرا با معرفی این دو مدلول، برای واژه وجود، تأکید می‌کند که نباید معنای مصدري واژه وجود را با معنای اسمی آن خلط کرد:

همانا لفظ وجود مشترکاً بر دو معنی اطلاق می‌شود: یکی از آن‌ها ذات و حقیقت شیء است که عدم را طرد می‌کند و منافی آن است ... و یکی از آن معانی، معنای مصدري ذهنی است^۳ (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/۳۳۳).

بنابراین، در نظر ملاصدرا وجودی که مساوق با شیئیت است و بر حقیقت شیء دلالت دارد، همان وجود اسمی است که گاهی در خارج تحقق دارد و آثار عینی بر آن مترتب است و گاهی در ذهن تحقق دارد و در این صورت، فاقد آثار خارجی است. به عبارت دیگر، نباید وجود اسمی ذهنی را با وجود مصدري که معادل با «بودن» است و ذهن آن را از هستی اشیا انتزاع می‌کند خلط کرد.

طبق نظر ویلیامسون نیز می‌توان دو نوع مدلول برای لفظ وجود در نظر گرفت. مدلول نوع اول، که می‌توان از آن به «وجود فیزیکی» تعبیر کرد، بر وجودداشتن در زمان و مکان (spatio-temporal location) دلالت دارد. این مدلول واژه وجود نزد ویلیامسون همان است که گاهی با عنوان وجود انضمامی^۴ از آن یاد می‌شود. زمانی که در عرف معمول از وجود شخص a یا درخت b سخن می‌گوییم، منظور همین وجود فیزیکی است که در زمان و مکان خاصی تحقق یافته است، اما ویلیامسون تأکید دارد که اگر فقط این معنای ضیق (narrow) از وجود را مطمح نظر قرار دهیم، نمی‌توانیم بر قسمت عمده‌ای از امور واقع، مانند اعداد و رویدادها (events)، واژه وجود را اطلاق کنیم (Williamson, 1999: 259). همچنین اشیای ممکن غیر بالفعل، در این تعبیر از وجود، دچار چالشی جدی می‌شوند؛ زیرا اشیای ممکن غیر بالفعل، مانند دریای جیوه، وجود فیزیکی ندارند، اما می‌توان آن‌ها را موضوع گزاره‌های صادق قرار داد و این به معنای پذیرش نوعی وجود برای آن‌هاست. بنابراین، برای برطرف کردن چنین چالش‌هایی که در مواجهه با واقعیت اعداد یا ممکنات

غیر بالفعل رخ می‌دهند، نیاز داریم مدل‌لوی کلی‌تر از «وجود فیزیکی بالفعل» برای واژه وجود در نظر بگیریم، اما راه‌حل ویلیامسون برای این مسئله و معرفی مدل‌لوی کلی‌تر برای واژه وجود، مسبوق به راه‌حل‌های ارائه‌شده به دست امکان‌گرایان و واقع‌گرایان است و نظریه ویلیامسون در حقیقت، جامع این دو مکتب و هماهنگ با هر دوی آنهاست؛ هرچند که می‌توان آن را به موضع واقع‌گرایان نزدیک‌تر دانست. بنابراین، برای فهم بهتر نظریه ویلیامسون، مروری اجمالی بر آرای محوری این دو مکتب ضروری به نظر می‌رسد. به‌خصوص به دلیل نزدیکی دیدگاه ویلیامسون به آرای زالتا و لینسکی، بررسی دیدگاه این دو متفکر اهمیت ویژه‌ای در مطالعه دیدگاه ویلیامسون دارد.

۱.۲ امکان‌گرایی و واقع‌گرایی

در مواجهه با مسئله اخبار از معدوم، امکان‌گرایان راه‌حلی را ارائه می‌دهند که طبق آن دامنه اشیا، اعم از دامنه اشیا موجود در نظر گرفته می‌شود؛ یعنی قائل به نوعی ثبوت و شیئیت برای اشیا ناموجودند. به این صورت که در گزاره «دریای جیوه وجود ندارد»، بخش موضوعی باید جانشین یک شیء شده باشد و چون این شیء در دامنه اشیا موجود نیست، باید در دامنه اشیا ناموجود (اما ثابت) باشد. برای مثال بولزانو بر این مطلب تأکید دارد که «وجود داشتن» معادل با «تحقق داشتن» نیست و لزومی ندارد که هرچه محقق باشد، موجود نیز باشد (Shnieder, 2007: 4). همچنین ماینونگ بحث از «اشیا ناموجود» را، به گونه‌ای مؤثر، در متافیزیک قرن بیستم وارد کرده است. از نظر ماینونگ نه تنها اشیا ممکن غیر بالفعل در دامنه اشیا قرار دارند، بلکه اشیا غیر ممکن و متناقض نیز از ثبوت برخوردارند (Marek, 2008: 6-7). از سوی دیگر، چنین دیدگاهی را می‌توان به دیدگاه متفکران معتزلی نزدیک دانست. چنان‌که اکثر معتزله نیز برای حل مسئله چگونگی اخبار از معدوم به نظریه ثبوت و اعم‌بودن شیئیت نسبت به وجود قائل شده‌اند (فیاضی، ۱۳۹۰: ۲۷۶). استدلال معتزله به این نحو بیان می‌شود که چون در گزاره‌هایی که موضوعشان امر معدوم است از امری معدوم خبر می‌دهیم، باید برای این‌گونه امور تحقق و ثبوتی غیر از وجود آنها لحاظ شود؛ یعنی چون این اشیا ثابت‌اند می‌توان از آنها خبر داد و این امر می‌تواند در صورت عدم وجود شیء نیز محقق شود، اما این استدلال نزد فلاسفه‌ای چون ابن‌سینا و ملاصدرا به‌هیچ‌وجه پذیرفته نیست، تا جایی که ملاصدرا نظر متکلمان در باب اعم‌بودن شیء از موجود را «فی غایة السخافة و الوهن» معرفی و تصریح می‌کند «الماهیة ما

لم توجد، لا تكون شيئاً من الاشياء» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/ ۷۵). به دیگر سخن، ملاصدرا در ساختار فلسفی خود به «مساوقت وجود و شیئیت» قائل است و بر پایه این رکن بنیادی، چالش اخبار از معدوم را با مطرح کردن «وجود ذهنی» پاسخ می‌گوید. البته ابن‌سینا نیز این مسئله را بر اساس قائل شدن به نوعی وجود ذهنی و نظریه مساوقت وجود و شیئیت در ساختار فلسفی خود پاسخ می‌دهد:

پس همانا که 'خبر' همواره از شیء متحقق در ذهن است و از معدوم مطلق به صورت ایجابی نمی‌توان خبری داد و زمانی هم که به صورت سلبی از آن خبری داده می‌شود، برای آن وجودی در ذهن قرار داده شده است. زیرا [واژه] 'آن' در کلام ما متضمن اشاره [به چیزی] است و اشاره به معدومی که به هیچ وجه صورتی در ذهن ندارد، محال است^۶ (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۳۲).

اما باید دقت داشت که تفسیر ابن‌سینا از مساوقت وجود و شیئیت و در پی آن تفسیر او از وجود ذهنی با آنچه ملاصدرا بیان می‌کند، متفاوت است، زیرا در نظر ابن‌سینا، ماهیات اموری مقررند که وجود از جانب مبدأ به آنها افزوده می‌شود و به این صورت شیئیت شیء در ذهن یا خارج محقق می‌شود؛ اما در نظر ملاصدرا، وجود حقیقت اصیلی است که ماهیات ظل و نمود آن‌اند^۷. بنابراین، در دیدگاه ملاصدرا برای تحقق شیء، نیازی به ماهیات مقرر نیست و وجود ساطع شده از مبداء، همان شیء محقق است که می‌تواند ذهنی یا خارجی باشد.

بهمنیار هم در تأیید کلام شیخ مبنی بر جواز اخبار از معدوم بر اساس وجود ذهنی تصریح می‌کند: «پس، مجاز است که شیء در ذهن محقق و در خارج معدوم باشد»^۸ (بهمنیار بن مرزبان، ۱۳۷۵: ۲۸۸).

همچنین فخر رازی هم با استدلالی مشابه و با تأکید بر قاعده فرعیه، به اثبات وجود ذهنی می‌پردازد (فخرالدین رازی، ۱۴۱۱: ۱/ ۴۱).

از سوی دیگر، برخی از متفکران غربی نیز همانند فیلسوفان اسلامی، در مقابل جریان امکان‌گرایی انتقادات شدیدی را مطرح کرده‌اند. این متفکران که به نام واقع‌گرا شهرت یافته‌اند، تحقق اشیای ناموجود را به کلی نفی می‌کنند و محقق بودن را همان وجود داشتن می‌دانند. برای بیان خط مشی اصلی واقع‌گرایان، می‌توان از عبارت تمبرلین که در عین اختصار تعبیری رسا و جامع است، استفاده کرد:

تا جایی که من می‌دانم ... واقع‌گرایی بیان می‌کند، اشیایی که وجود بالفعل ندارند، موجود نیستند. مطابق دیدگاه یک واقع‌گرا، مسائل فلسفی که حل آن‌ها نیازمند یک تعهد

وجودشناختی برای اشیای ناموجود باشد، وجود ندارند (McGuinness, 1994: 459).
(Tomberlin and).

بنابراین، واقع‌گرایان برای حل مسئله اخبار از معدوم راه‌حل‌های دیگری، غیر از آنچه امکان‌گرایان مطرح می‌کنند، ارائه می‌دهند. برای مثال پلنتینگا (که یک واقع‌گراست) مسئله اخبار از معدوم و اشیای غیر بالفعل را با مطرح کردن نظریه ذوات پاسخ می‌دهد. از نظر او ذوات در بعضی از جهان‌های ممکن مصداق یافته‌اند، اما در تمامی آن‌ها وجود امکانی دارند و اگر جهان ممکن W فعلیت یابد، اشیای آن جهان بالفعل موجود می‌شوند (Plantinga, 1974: 45-63).

از سوی دیگر، در نقد واقع‌گرایی پلنتینگا، زالتا و لینسکی ایده جدیدی را ارائه می‌دهند که درحقیقت مکتبی نو در ادبیات بحث شمرده می‌شود و منزل (Menzel) آن را واقع‌گرایی جدید نامیده است. آنچه زالتا و لینسکی آن را چالش محوری سیستم پلنتینگا می‌دانند بر وجود امکانی ذوات مصداق‌نیافته متمرکز است. به این معنا که برخلاف نظر پلنتینگا، زالتا و لینسکی معتقدند که ذوات فردی مصداق‌نیافته نمی‌توانند وجود داشته باشند. برای مثال زمانی که از «ذات پلنتینگا» سخن می‌گوییم، این ذات به خود پلنتینگا برمی‌گردد و هنگامی که او وجود ندارد، چنین ذاتی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین، پذیرش موجودیت امکانی اشیای غیر بالفعل، چالش‌های عمیق متافیزیکی را در پی دارد (Zalta and Linsky, 1994: 432-435).

در عوض، زالتا و لینسکی طرحی را ارائه داده‌اند که با هر دو دیدگاه امکان‌گرایی کربیکی و واقع‌گرایی پلنتینگا هماهنگی دارد و چالش‌های هر دو دیدگاه را تا حدودی برطرف می‌کند. اساس این طرح بر تمایزی دقیق بین اشیای انضمامی و غیر انضمامی (Non concrete) بنا نهاده شده است (ibid: 284-285). بنابر نظر ایشان اگر اشیا در جهان بالفعل موجود باشند، انضمامی نامیده می‌شوند و اگر در جهان بالفعل موجود نباشند، غیر انضمامی خواهند بود. از طرفی انضمامی یا غیر انضمامی بودن یک شیء خصیصه ذاتی آن نیست؛ یعنی ممکن است یک شیء غیر انضمامی در جهان بالفعل موجود نباشد، اما بتواند در جهان دیگری عینیت یابد. زالتا و لینسکی این قبیل از اشیا را اشیای محتملاً غیر انضمامی (contingently non concrete objects) یا انتزاعی (abstract) می‌نامند. درحقیقت زالتا و لینسکی اشیای انتزاعی را به جای اشیای ممکن قرار می‌دهند و بدین طریق ضمن پذیرش واقعیت وجودی این اشیا، ذوات فردی پلنتینگا را منتفی می‌دانند. از طرفی ممکن است

اشیای غیر انضمامی از سنخی باشند که در هیچ جهانی عینیت نیابند (مانند اعداد). این گروه از اشیا که اشیای ذاتاً انتزاعی اند نیز از واقعیت وجودی برخوردارند، اما نحوه بودن آنها با اشیای انتزاعی متفاوت است.

ویلیامسون نیز در پیروی از مکتب واقع‌گرایی جدید طرحی را ارائه می‌دهد که با هر دو دیدگاه امکان‌گرایی و واقع‌گرایی هماهنگ است و درحقیقت تعبیری دیگر از بیان زالتا و لینسکی است. نظریه ویلیامسون در این زمینه، بر اساس دیدگاه خاص او درباره «جهت امکان» شکل می‌گیرد و منتهی به ارائه نظریه «وجود ضروری» از جانب او می‌شود.

۲.۲ جهت «امکان» و چگونگی محمول واقع‌شدن وجود نزد ویلیامسون

ویلیامسون پیچیدگی در مسئله ممکنات غیر بالفعل را معلول فهم نادرست مفهوم امکان می‌داند. از نظر ویلیامسون، زمانی که ما از یک شیء ممکن غیر بالفعل سخن می‌گوییم، می‌توانیم جهت امکان را یا به «صفت» آن شیء یا به خود آن شیء نسبت دهیم. برای مثال عبارت «الماس ممکن» را هم می‌توان به این صورت که « x یک الماس است و x ممکن است» تعبیر کرد و هم به این صورت که «ممکن است که x یک الماس باشد» (Williamson, 2000: 201). ویلیامسون تأکید می‌کند که تعبیر دوم از امکان، یعنی تعبیری که در آن امکان را جهت وصف الماس بودن x و نه خود x قرار می‌دهیم، معادل با امکانی باشد که برای اشیای ممکن غیر بالفعل لحاظ می‌شود؛ زیرا اگر امکان جهت یک شیء ممکن غیر بالفعل قرار گیرد، آن‌گاه صفات آن شیء دیگر جهت‌مند نیستند و صفاتی عادی محسوب می‌شوند، اما صفات عادی باید بر موصوفی بالفعل و موجود حمل شوند که این امر با فرض مورد نظر، یعنی غیر واقعی بودن شیء، در تناقض است؛ اما اگر جهت امکان مربوط به وصف یک شیء باشد و نه خود آن، آن‌گاه دیگر صفت شیء یک صفت عادی نیست، بلکه صفتی جهت‌مند است که برای حمل آن بر یک موصوف نیازی به تحقق وجود انضمامی موضوع نیست (ibid: 202). برای روشن‌شدن مطلب می‌توان استدلال ویلیامسون را با فرض معدوم‌بودن x ممکن (مانند دریای جیوه) به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

۱. اگر جهت امکان وصف شیء x باشد، صفت F برای x یک صفت عادی است.

۲. صفات عادی موصوف موجود و بالفعل دارند.

۳. نتیجه: اگر جهت امکان وصف شیء x باشد، x بالفعل موجود است.

چنان‌که مشاهده می‌شود نتیجه ۳، با فرض معدوم‌بودن x در تناقض است. بنابراین، ویلیامسون معتقد است که نباید در مقدمه ۱ جهت امکان را مربوط به خود x بدانیم، بلکه این جهت، جهت وصف F محسوب می‌شود. درحقیقت نسبت‌دادن جهت امکان به وصف F از شیء x به این معناست که x یا F است یا می‌توانسته F باشد. مثلاً، در گفتن عبارت «دریای جیوه»، بر این معنی تأکید داریم که x (ی که داریم) یا دریای جیوه است (که در عالم واقع چنین نیست) یا x می‌توانسته دریای جیوه باشد. بنابراین، گویا ویلیامسون می‌خواهد به این طریق تفسیری دقیق‌تر از آنچه زالتا و لینسکی شیء انتزاعی یا محتملاً غیر انضمامی نامیده‌اند، ارائه دهد، زیرا از دید آن‌ها چنین اشیا می‌توانند در جهان دیگری انضمامی باشند، چنان‌که ویلیامسون نیز با این بیان که « x می‌توانسته F باشد» بر همین معنی تأکید دارد.

اما با پذیرش این مطلب از ویلیامسون، با دو سؤال مهم مواجه می‌شویم: اول آن‌که اگر امکان مربوط به وصف شیء موجود است و نه خود شیء، پس آیا وجود خود شیء ضروری است؟ دوم آن‌که در صورت مثبت‌بودن پاسخ، وجود ضروری اشیا چه معنایی دارد و در چه وعائی می‌توان از وجود ضروری سخن گفت؟ پاسخ به این پرسش‌ها منوط به بحث درباره چگونگی محمول واقع‌شدن وجود در نظر ویلیامسون است.

ویلیامسون همانند بنیان‌گذار منطق کلاسیک، گوتلوب فرگه، وجود را یک محمول درجه دوم در نظر می‌گیرد. به این معنا که محمول وجود اولاً و بالذات بر یک شیء مشخص حمل نمی‌شود، بلکه بر یک مفهوم حمل می‌شود و وجودداشتن آن مفهوم به این معناست که مجموعه مصادیق آن تهی نیست. به دیگر سخن، آنچه فلاسفه اسلامی از آن به «هلیه بسیطه» تعبیر می‌کنند، مانند «زید وجود دارد»، در نظر ویلیامسون بی‌معناست، زیرا زید یک شخص است نه یک مفهوم.

اما بی‌معنی‌دانستن هلیات بسیطه، با شهود عرفی ما سازگاری ندارد و به همین دلیل، برخی از متفکران سعی کرده‌اند بر مبنای محمول درجه دوم‌بودن وجود، جملاتی مانند «زید وجود دارد» را نیز معنادار بدانند. برای مثال ویگینز معتقد است چنین جمله‌ای باید به گونه‌ای تفسیر شود که گویی این جمله بیان‌گر چیزی است که مشخصات و صفات خاصی را ارضاء می‌کند و بدین ترتیب زید را از عمرو متمایز می‌کند. بنابراین، دیگر زید یک فرد مشخص نیست، بلکه یک کلمه مفهومی (concept word) است که تنها یک مصداق برای آن یافت می‌شود (Wiggins, 2003: 487-488).

اما اصولاً دلیل این که چرا متفکرانی مانند فرگه و به تبع او ویلیامسون به درجه دوم بودن محمول وجود قائل اند، به بحث از گزاره‌های سالبه وجودی و تعیین موضوع آن‌ها بازمی‌گردد که در ادامه نوشتار به توضیح این مطلب خواهیم پرداخت.^۹

۳. اخبار از معدوم

در نظر ویلیامسون، صدق گزاره‌ای مانند «من وجود ندارم» مستلزم خود «من» است: بالضروره اگر این گزاره که 'من وجود ندارم' وجود داشته باشد، پس من وجود دارم. زیرا اگر من وجود نداشته باشم، چیزی نخواهد بود تا گزاره عدم آن را بیان کند.^{۱۰} (Williamson, 2000: 234).

یعنی این گزاره هم مانند دیگر گزاره‌ها نیازمند وجود موضوع در ساختار خود است و از آن‌جا که چیزی غیر از خود «من» نمی‌تواند در جایگاه موضوع این گزاره قرار گیرد، ناچار باید از «وجود من» سخن گفت، که این با محتوای گزاره مورد نظر در تناقض است. ویلیامسون این تناقض را به صورت زیر مطرح می‌کند: «بالضروره اگر من وجود ندارم، پس من وجود دارم»^{۱۱} (ibid). و برای رهایی از این تناقض نتیجه می‌گیرد: «بالضروره من وجود دارم»^{۱۲} (ibid). بنابراین، ویلیامسون به وجود ضروری اشیا قائل می‌شود و تأکید می‌کند که در استدلال فوق هیچ محدودیتی برای استفاده از اسامی خاص نداریم؛ یعنی می‌توان به جای کلمه «من» از هر x دیگری استفاده کرد و نتیجه گرفت که وجود x ضروری است، اما اگر وجود محمول درجه اولی باشد که بر خود «من» حمل شود (نه مفهوم آن)، نمی‌توان از وجود ضروری «من» در زمان‌های گذشته یا آینده سخن گفت.

پس برای این که وجود «من» در همه زمان‌ها ضروری باشد، باید «وجود» بر «مفهوم» من حمل شود؛ یعنی یک محمول درجه دوم در نظر گرفته شود که مقید به زمان و مکان نباشد. بنابراین، منظور از وجود ضروری اشیا وجود ضروری انضمامی نیست، بلکه وجودی منطقی است. این وجود ضروری بدون تقرر در وعائی خاص، صرفاً دارای اوصاف جهت‌مند (نه عادی) است و خارج از فضای منطقی حضور ندارد. لذا می‌توان گفت اشیا انضمامی نیز زمانی که در دامنه سوره‌های نامقید قرار می‌گیرند، دارای وجود ضروری‌اند، اما نه از حیث انضمامی بودن، بلکه از این حیث که در دامنه سوره‌های نامقید، وجود منطقی اشیا که وجودی ضروری است مد نظر است. وجود ضروری با استفاده از زبان منطقی به شکل زیر صورت‌بندی می‌شود: $(\forall x) \square (\exists y)(y=x)$.

بنابراین، زمانی که ویلیامسون بیان می‌کند که جهت امکان مربوط به وصف اشیاست و نه خود آن‌ها، این وصف می‌تواند «وجود انضمامی» نیز باشد. برای مثال در گزاره «ممکن است دریای جیوه وجود داشته باشد»، دریای جیوه وجودی ضروری و منطقی دارد که متعلق جهت امکان قرار نمی‌گیرد و این وجود ضروری، که یک محمول درجه دوم است، بر مفهوم دریای جیوه حمل می‌شود؛ به این معنا که این مفهوم در دامنه سورهای نامقید قرار می‌گیرد و در این دامنه مصداق می‌یابد، اما جهت امکان برای دریای جیوه مربوط به وجود انضمامی آن است، و این وجود انضمامی یک صفت جهت‌مند برای دریای جیوه لحاظ می‌شود که یا بالفعل تحقق دارد، یا این‌که می‌توانسته تحقق داشته باشد.

به این ترتیب، ویلیامسون می‌تواند مسئله چگونگی اخبار از معدوم را با استفاده از نظریه وجود ضروری پاسخ دهد. به این معنا که در گزاره‌هایی که موضوع آن‌ها وجود بالفعل ندارند، وجودات ضروری یا منطقی اشیا و نه وجود انضمامی آن‌ها موضوع گزاره قرار می‌گیرند.

از سوی دیگر، نزد ملاصدرا مسئله اخبار از معدوم با استفاده از نظریه وجود ذهنی پاسخ داده می‌شود. ملاصدرا بحث از وجود ذهنی را بر اساس اصالت و تشکیک وجود در ساختار فلسفی خود سامان می‌دهد و چنان‌که بیان شد، نظریه او در این مورد با آنچه ابن‌سینا بیان می‌دارد، متفاوت است. در این ساختار، اصولاً ماهیت از دایره اثرگذاری و اثرپذیری بیرون است و بنابر نظریه اصالت وجود، آنچه موجب تأثیر و تأثر است، همان وجود شیء است، زیرا از نظر ملاصدرا، وجود منشأ ماهیات است و همه اعتبار ماهیات به این است که جلوه و نمودی از وجودات خاص و جزئی‌اند. وجود حقیقی فی‌نفسه است که اولاً و بالذات تحقق دارد و ماهیات اشعه‌های نور حقیقی وجود یا ظهور وجودات خاص‌اند که ثانیاً و بالعرض به تبع وجود از حقیقت بهره‌مند شده‌اند (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۲).

از طرفی ملاصدرا تصریح دارد که حقیقت واحده وجود، دارای درجات شدید و ضعیف است و این مراتب دارای حقایق متباین نیستند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۴/۶). درواقع، حقیقت عینیّه وجود در عین وحدت دارای کثرت است؛ اما کثرت حقایق خارجیّه از مراتب ذات آن و گونه‌های تعینات و تطوراتش منبعث می‌شوند (همان: ۳۲۸/۲). به دیگر سخن، در نظر ملاصدرا،

حقیقت وجود دارای تشکیک است و در هر مرتبه که وجود کامل‌تر و قوی‌تر باشد، آثار مترتب به آن بیش‌ترند، زیرا اثر متعلق به وجود است و در تشکیک، هر اثری که برای وجود ضعیف است، برای قوی با اضافه‌ای بیش‌تر وجود دارد (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ب: ۱۶).

بنابراین، بر مبنای نظریه تشکیک وجود، می‌توان برای یک مفهوم واحد، مراتب مختلفی از وجود را محقق دانست که برخی از آن‌ها اقوای از برخی دیگرند و برای برخی، آثاری مترتب است که آن آثار بر مراتب دیگر مترتب نیست. به دیگر سخن، از نظر ملاصدرا چون اثر و ظهور متعلق به وجود است و وجود امری است مشکک و صاحب مراتب مختلف، ماهیت می‌تواند به تبع مراتب متفاوت از وجود دارای تحقق‌های ثانیاً و بالعرض گوناگون باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/ ۲۶۴). بنابراین، مرتبه‌ای از وجود که در خارج تحقق دارد، ظهور و تحقق ثانیاً و بالعرض ماهیت خود را داراست و مرتبه‌ای از وجود که در ذهن محصل است، تحقق ثانیاً و بالعرض ماهیت خاص خود را موجب می‌شود؛ با این توضیح که ماهیت خاص یک شیء در خارج و ذهن منحفظ است و فقط مراتب وجودی آن در ذهن و خارج متفاوت‌اند. بنابراین، برای اخبار از معدومی مانند دریای جیوه لازم نیست که این شیء در خارج موجود باشد تا بتوان آن را موضوع گزاره قرار داد، بلکه وجود ذهنی دریای جیوه خود امری متشخص و اصیل است که ماهیت و اعراض خاص خود را داراست و به این اعتبار می‌تواند موضوع گزاره قرار گیرد.

۴. مقایسه دیدگاه ملاصدرا و ویلیامسون

چنان‌که در قسمت قبل بیان شد، ملاصدرا و ویلیامسون بر برابری دامنۀ اشیا و موجودات تأکید دارند. هر دوی آن‌ها در برابر نظریات امکان‌گرایانه‌ای که موجودات را اخص از اشیا می‌دانند مواضع انتقادی اتخاذ می‌کنند و با تکیه بر مبانی خود، سعی در پاسخ‌گویی به این نظریات دارند، اما تا جایی که مربوط به اشیای انضمامی می‌شود، با وجود تأکید بر مساوقت «شیء» و «موجود» در دیدگاه هر دو، تفاوت‌های عمیقی میان نظریات آن‌ها قابل شناسایی است. مهم‌ترین تفاوت در نوع نگرش این افراد به واقعیت موجود نمایان می‌شود. چنان‌که بیان شد، ملاصدرا بر مبنای تمایز متافیزیکی وجود و ماهیت و مقدم‌دانستن وجود بر ماهیت، در عالم واقع، اصالت اشیای انضمامی را در وجود آن‌ها می‌داند. بنابراین، زمانی که ملاصدرا از تساوق وجود و شیئیت درباره اشیا انضمامی بحث می‌کند، منظور او از وجود، عنصری متافیزیکی است که اصل هستی شیء را تشکیل می‌دهد. این وجود به اصطلاح وجود محمولی است که اولاً و بالذات در عالم واقع تحقق دارد و اگر گمان می‌شود که این وجود صفت ماهیت است و بر آن حمل می‌شود، این حمل صرفاً در ظرف ذهن صورت می‌گیرد نه عالم واقع؛ اما ویلیامسون

به هیچ وجه چنین برداشتی از وجود انضمامی ندارد و اصولاً با تمایز متافیزیکی وجود و ماهیت بیگانه است. او وجود را یک محمول درجه دوم تلقی می‌کند که مجموعه‌ای از صفات و محمولات موضوع است. این امر بدان معناست که برای وجود، به مثابه یک عنصر متافیزیکی، تحقق و اصالتی قائل نیست و در نظر او آنچه در عالم تحقق دارد، همان «موجود» است. به این معنا که ویلیامسون نیز مانند کانت قضایای وجودی را قضایایی ترکیبی می‌داند، اما در این گزاره‌های ترکیبی، وجود به معنای به همراه داشتن تمامی محمولات مربوط به موضوع گزاره‌هاست، نه این که محمول وجود یک محمول حقیقی باشد و چیزی را به موضوع خود اضافه کند. بنابراین، نفی وجود انضمامی موضوع در دیدگاه ویلیامسون، به معنای انکار مجموعه محمولات مربوط به موضوع است. از طرفی در دیدگاه ملاصدرا نیز، گزاره‌های وجودی تحلیلی تلقی نمی‌شوند، بلکه گزاره‌هایی ترکیبی‌اند؛ اما برخلاف نظر ویلیامسون، وجود در نظر ملاصدرا محمولی درجه اول و حقیقی است که با حمل آن بر موضوع خود، اصل ثبوت و تحقق را برای موضوع بیان می‌کند، نه ثبوت چیزی را برای آن.

از سوی دیگر، درباره اشیا غیر انضمامی، شباهت‌های بیش‌تری میان دیدگاه‌های ملاصدرا و ویلیامسون مشاهده می‌شود. چنان‌که بیان شد، ویلیامسون با نسبت دادن صفات جهت‌مند به اشیا، به وجود ضروری آن‌ها قائل می‌شود و تصریح می‌کند که وجود ضروری اشیا با وجود فیزیکی آن‌ها تفاوت دارد؛ یعنی با این که ممکن است شیء *a*، از حیث فیزیکی، ممکن باشد، اما، از حیث منطقی، شیء ضروری محسوب می‌شود. به این ترتیب، در حوزه اشیا غیر انضمامی نیز، دامنه اشیا همان دامنه موجودات است، اما موجودات منطقی ضروری، نه موجودات انضمامی فیزیکی. در بسیاری از موارد ملاصدرا نیز به چنین وجودی برای اشیا اشاره دارد. ملاصدرا در موارد متعددی بیان می‌کند که سایه وجود بر همه اشیا، حتی اشیا معدوم گسترده است (همان: ۱۶۶). یعنی او نیز به نوعی وجود ضروری برای اشیا قائل است. بنابراین، از نظر ملاصدرا نیز مفاهیمی شیء محسوب می‌شوند که با استفاده از اصطلاح‌شناسی ویلیامسون، می‌توان این وجود را «وجود منطقی» نامید. چنان‌که حکیم سبزواری تصریح می‌کند «فالمراد بالمفهوم ما هو المساوق للشیء» (همان: ۱۳۸). بنابراین، همان‌طور که ویلیامسون وجود چنین اشیا را با قراردادن در دامنه سورهای نامقید ضروری می‌داند، ملاصدرا نیز با در نظر گرفتن چنین اشیا، به مثابه موجودات مفهومی، وجود مفهومی (منطقی) آن‌ها را ضروری در نظر

می‌گیرد. ویلیامسون، با قراردادن اشیای غیر واقعی در دامنه سورهای نامقید، نشان می‌دهد که آن‌چه او از وجود منطقی ضروری مدنظر دارد، اشیایی‌اند که می‌توان آن‌ها را فقط به حسب لفظ (مانند x) موضوع گزاره قرار داد و تحصلی در عالم واقع بر آن‌ها مترتب نیست؛ یعنی از نظر ویلیامسون عبارت $\exists x$ هیچ‌گونه تعهد وجودی (انضمامی) را برای شیئی که آن را با لفظ x نامیده‌ایم در پی نخواهد داشت. چنین برداشتی از اشیای منطقی در نزد ملاصدرا نیز کاملاً مشهود است: «المعدوم لا یخبر عنه الا به حسب لفظ» (همان: ۷۵).

از طرفی با دقت در بیان ویلیامسون، نزدیکی و شباهت‌هایی میان وجود منطقی از نظر ویلیامسون و وجود ذهنی از دیدگاه ملاصدرا به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد خاستگاه قول به هر دو (وجود ذهنی و وجود ضروری)، قائل شدن به موجودیت اشیای غیر بالفعل و صدق گزاره‌هایی با موضوعیت چنین اشیایی است. برای مثال از نظر ملاصدرا در گزاره «هر عنقایی پرنده است» (به فرض صدق)، بدون وجود موضوع، چنین حکمی صادق نیست و فرض بر این است که موضوع در خارج تحقق ندارد. ملاصدرا تصریح می‌کند که هرکس انکار وجود ذهنی می‌کند، صدق چنین حکمی را منکر می‌شود و حال آن‌که این‌گونه قضایا حقیقی‌اند (همان: ۲۷۰)؛ یعنی ثبوت این حکم متعلق به طبیعت ساریه‌ای است که در خارج محقق نیست. این مطلب مشابه بیان زالتا و لینسکی و به تبع آن‌ها ویلیامسون درباره اشیای محتملاً غیر انضمامی یا ضروری است. از سوی دیگر، ملاصدرا درباره وجود ذهنی تصریح می‌کند که هیچ‌یک از خواص وجود خارجی (مانند مقیدبودن به زمان و مکان) بر وجود ذهنی حمل نمی‌شود (همان: ۲۶۴)، هرچند که ممکن است شیء موجود در ذهن از امری خارجی حکایت کند. این امر در کلام ویلیامسون به این صورت مطرح می‌شود که یک شیء هم می‌تواند از حیث فیزیکی و هم از حیث منطقی در نظر گرفته شود؛ یعنی ممکن بودن شیء فیزیکی با ضروری بودن وجود منطقی آن منافاتی ندارد.

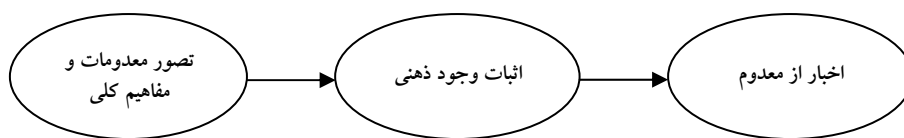
اما با وجود چنین شباهت‌هایی میان وجود ذهنی ملاصدرا و وجود منطقی ویلیامسون، به نظر می‌رسد که این دو مطلب کاملاً معادل با هم نیستند. یکی از مهم‌ترین نقاط افتراق آن‌ها مسئله تعهد وجودی است. در نظر ملاصدرا، وجود ذهنی امری حقیقی است که در ذهن تحقق و تحصیل دارد و کماکان واقعیت موجود ذهنی را همین وجود اصیل تشکیل می‌دهد. چنان‌که در موارد قبل مطرح شد، نباید وجود ذهنی را با وجود انتزاعی ذهنی خلط کرد، بلکه وجود ذهنی، خود نوعی از وجود اسمی است که ذات و حقیقت شیء ذهنی را تشکیل می‌دهد و هرچند که آن را وجود ذهنی می‌نامیم، برای آن نوعی از انضمامی بودن نیز

در نظر می‌گیریم (جوادی آملی، ۱۳۷۵ الف: ۴۲۳). بنابراین، در مسئله وجود ذهنی نوعی تعهد وجودی (از نوع انضمامی آن) نیز لحاظ می‌شود. در حالی که، ویلیامسون برای اشیای منطقی هیچ‌گونه تعهد وجودی را لحاظ نمی‌کند و اگر از وجود ضروری آن‌ها سخن می‌گوید، نه به معنای تحقق انضمامی، بلکه به معنای منطقی آن است. بنابراین، اخبار از معدوم نزد ملاصدرا مبتنی بر وجود اسمی و انضمامی شیئی است که فقط در ذهن موجود است. در حالی که اخبار از معدوم نزد ویلیامسون مبتنی بر وجود منطقی‌ای است که هیچ‌گونه عینیتی، نه در ذهن و نه در خارج، برای آن محصل نیست.

۵. چالش‌های دیدگاه‌های ارائه‌شده و راه‌حل علامه طباطبایی

هر چند راه‌حل‌های ملاصدرا و ویلیامسون، درباره مسئله اخبار از معدوم، برخی از چالش‌های پیش روی این مسئله را پاسخ می‌دهند، خود چالش‌های دیگری را در پیش رو دارند که در چهارچوب ساختارهای فلسفی ایشان پاسخ‌گویی به آن‌ها دشوار است. با این‌که نظریه وجود ذهنی ملاصدرا می‌تواند در مقام تصدیق قضایای عدمی مؤثر واقع شود و صدق این قضایا را موجه کند، در مقام تصور موضوع این قضایا با چالش‌هایی جدی مواجه می‌شوند؛ چراکه در نظر ملاصدرا، وجود ذهنی ظل موجود خارجی است (جوادی آملی، ۱۳۷۵ ب: ۴۲)؛ اما در قضایای عدمی چگونه می‌توان پذیرفت موضوعی که خود هیچ‌گونه وجود خارجی ندارد، بتواند ظلی برای وجود ذهنی مورد نظر باشد؟ به دیگر سخن، ملاصدرا در مرحله تصور موضوعات عدمی کلام موجهی ارائه نمی‌دهد و تنها بیان می‌کند که چنین تصوراتی وجود ذهنی را اثبات می‌کنند، زیرا در نظر ملاصدرا استدلال بر وجود ذهنی از طریق «تصور» است و در مواردی نیز که از تصدیق کمک گرفته می‌شود، برای تنبهی است که نسبت به تصور موضوع و محمول آن پدید می‌آید (همان: ۳۴۳): «پس علم به معدوم نخواهد بود، مگر به این‌که در ذهن ما مفهومی [از آن] حاصل باشد که در خارج محقق نیست»^{۱۳} (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/۲۶۸).

به این معنی، در نظر ملاصدرا مهم‌ترین دلیل وجود ذهنی این است که ما مفهومی از معدوم‌های خارجی را ادراک می‌کنیم^{۱۴} (جوادی آملی، ۱۳۷۵ ب: ۴۲)؛ اما پس از اثبات وجود ذهنی از طریق تصور معدوم، می‌توان تصدیق یا اخبار از معدوم را در پرتو اثبات وجود ذهنی تبیین کرد. به عبارت دیگر، اخبار از معدوم منوط به اثبات وجود ذهنی است و اثبات وجود ذهنی خود منوط به تصور معدومات است:



شکل ۱. اخبار از معدوم منوط به اثبات وجود ذهنی و اثبات وجود ذهنی منوط به تصور معدومات است.

اما این که تصورات مربوط به امور عدمی چگونه در ذهن پدید می‌آیند از جانب ملاصدرا مسکوت گذاشته شده است. مضاف بر این که، مطابق آنچه از مفهوم ماهیت در ساختار فلسفی ملاصدرا بیان شد، ماهیت به تبع وجود ظهور می‌یابد و نمی‌توان مانند ابن‌سینا، یک ماهیت را در ذهن با وجودی همراه دانست و در خارج با وجودی دیگر، بلکه وجود در هر مرتبه ماهیت خاص خود را داراست که این امر بر دشواری برقراری پیوند میان ذهن و عین، در ساختار فلسفی ملاصدرا، می‌افزاید.

توضیح آن که ابن‌سینا با مقرر دانستن ماهیات، معدومات را همچون ماهیات معدومه در نظر می‌گیرد. به دیگر سخن، از نظر ابن‌سینا ماهیات متقرره به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: ماهیات معدومه و ماهیات موجوده. بنابراین، از نظر ابن‌سینا ماهیات معدومه نیز از تقرر و واقعیت بهره‌مندند و زمانی که از جانب مبدأ به آنها وجود افاضه می‌شود، به ماهیات موجوده تبدیل می‌شوند. بر این مبنا، اخبار از معدوم در ساختار فلسفی ابن‌سینا بر پایه ماهیات معدومه خارجی و ماهیات موجوده در ذهن امری پذیرفتنی است، اما آنچه این ساختار فلسفی را به چالش می‌کشد این است که ابن‌سینا با دون جعل دانستن ماهیت، مسئله جعل و ایجاد را به صورت امری دومفعولی بیان می‌کند که این خود چالش‌های کلامی و فلسفی مهمی، مانند محدود شدن قدرت خداوند در ایجاد اشیا، را به همراه دارد. بنابراین، ملاصدرا در پی رفع چنین چالشی، به جعل بسیط یک‌مفعولی قائل می‌شود؛ لذا ناگزیر است برای حفظ دستگاه وجود و ماهیت در تفسیر واقعیت موجود یکی از این مصادیق متافیزیکی را اصیل و دیگری را اعتباری بداند و در این راستا وجود را به مثابه حیثیت متافیزیکی اصیل و ماهیت را به مثابه حیثیت متافیزیکی اعتباری لحاظ می‌کند؛ اما این امر در ساختار فلسفی ملاصدرا به چالش تطابق ماهیت وجود ذهنی و وجود خارجی و در پی آن چالش اخبار از معدوم می‌انجامد، زیرا اگر مطابق بیان ملاصدرا ماهیت امری محقق و تابع وجود شیء و ظهور و نمود وجود خاص آن باشد، باید وجود خارجی شیء دارای ماهیت خاص خود و وجود ذهنی آن نیز دارای ماهیت خاص خود باشند. از طرفی، ملاصدرا برای

حل مسئله شناخت و تطابق ذهن و عین، ناگزیر به پذیرش انحفاظ ماهیت در ذهن و خارج است؛ زیرا اگر ماهیت وجود ذهنی و خارجی یکسان نباشند، تطابق میان ذهن و عین و شناخت صحیح اشیای خارجی محقق نخواهد شد. بنابراین، امری پارادوکسیکال در نظام فلسفه ملاصدرا به این صورت پدید می‌آید که از طرفی باید ماهیت در ذهن و خارج منحفظ باشد و از سوی دیگر، هریک از وجودات ذهنی و خارجی ماهیت خاص خود را داراوند که لزومی به عینیت آن‌ها نیست.

از سوی دیگر، در دیدگاه ویلیامسون هرچند نظریه وجود منطقی اشیا، مسئله اخبار از معدوم و صدق قضایای مربوط به آن را از لحاظ منطقی مرتفع می‌کند، اما این نظریه ارتباط موضوع قضایا و واقعیت را قطع می‌کند؛ چنان‌که نمی‌توان این نظریه را تبیینی برای واقعیت موضوعات معدوم قلمداد کرد.

اما علامه طباطبایی، درباره صدق و کذب قضایای عدمی و اخبار از معدوم، دیدگاهی را بیان می‌کند که به تفسیر خاص ایشان از وجود و ماهیت و مفهوم «نفس الامر» نزد ایشان مربوط می‌شود. مطابق نظر ایشان آنچه در واقعیت تحقق دارد همان وجود است که یا مطلق یا مقید به سلوب و اعدام است و آنچه ماهیت نامیده می‌شود امری پنداری و ظهور حدود و قیود وجودات خاص در ذهن است:

اصل اصیل در هر چیز وجود اوست و مهیت آن 'پنداری' است؛ یعنی واقعیت هستی به خودی خود (بالذات و بنفسه) واقعیت‌دار، یعنی عین واقعیت است و همه مهیات با آن واقعیت‌دار و بی آن (به خودی خود) 'پنداری' می‌باشند. بلکه این مهیات تنها جلوه‌ها و نمودهایی هستند که واقعیت‌های خارجی، آن‌ها را در ذهن و ادراک ما به وجود می‌آورند و گرنه در خارج از ادراک نمی‌توانند از وجود جدا شده و به جهی مستقل شوند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳/۴۶-۴۸).

بنابر این تفسیر از وجود و ماهیت، مفاهیم عدمی به دلیل این‌که به تبع وجودات حقیقی یا مفاهیم وجودی انتزاع می‌شوند، به گونه‌ای از تحقق و ثبات در وعاء نفس الامری متصف می‌شوند. به دیگر سخن، از نظر علامه، «عدم» نقیض «وجود» است، نه «واقعیت» و «عدم زید» خود یک واقعیت در وعاء نفس الامر محقق و محصل است و چنان‌که «وجود زید» به مثابه یک واقعیت وجودی در این وعاء تحقق دارد، «عدم زید» نیز در این وعاء دارای واقعیت و تحقق نفس الامری است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/۷۵).

در نظریه علامه طباطبایی، عدم توسعاً از معدومات خارجی انتزاع می‌شود؛ چراکه در

نظر ایشان وجودات خاص مقید به اعدام و سلوب‌اند که ذهن می‌تواند، با دریافت این اسلوب و اعدام، عدم را از وجودات خاص واقعی انتزاع کند. بنابراین، مطابق نظر ایشان هر چند قضایایی مانند «نوع به سه قسم تقسیم می‌شود» قضایای ذهنی‌اند و تا ذهن نباشد، نوعیت نمی‌تواند متصف به «سه قسم داشتن» شود، اما قضایایی مانند «عدم علت، علت عدم معلول است»، فقط به لحاظ ذهنی، صادق نیستند و مربوط به اصل واقعیت‌اند؛ چنان‌که اگر ذهنی هم در کار نباشد، این‌گونه از قضایا، مطابق تفسیر علامه، در وعاء نفس الامر صادق‌اند: «عدم معلول، معلول عدم علت است» قضیه حق و ثابتی است؛ حتی اگر در ذهنی از اذهان تعقل نشود»^{۱۵} (همان: ۲۱۵).

بنابراین، مشاهده می‌شود که راه‌حل علامه، علاوه بر برطرف کردن چالش‌های قبل، از چالش‌هایی که هریک از دیدگاه‌های ملاصدرا و ویلیامسون دچار آن‌اند رهایی می‌یابد، زیرا در نظر علامه، عدم خود واقعی نفس‌الامری دارد و به این اعتبار می‌تواند موضوع گزاره‌های حقیقی قرار گیرد. به عبارت دیگر، ذهن با فعالیت عقلانی خود، عدم موضوع را از واقعیت بیرونی انتزاع می‌کند و چنان‌که آثار وجودی زید را در لایه‌های مختلف حس، خیال، و عقل ادراک می‌کند، آثار و مفاهیم عدمی را نیز به تبع دریافت حقایق وجودی و با مقایسه‌های عقلی به صورتی بالعرض محقق می‌داند. به این ترتیب، چالش نظریه ملاصدرا و مسئله چگونگی تصور معدومات نزد او در ساختار فلسفی علامه تعبیر منقحی پیدا می‌کند. از طرفی، چالش دیگر نظریه ملاصدرا نیز در ساختار فلسفی علامه طباطبایی مرتفع می‌شود؛ زیرا در ساختار فلسفی علامه، ماهیت به تبع وجود از تحقق برخوردار نیست؛ بلکه در این ساختار ماهیت اصولاً تحقق‌ی ندارد و فقط ظهور حد وجود در ذهن است. بنابراین، ماهیت نقش «حاکمی بودن» از وجودات مقید خارجی را دارد، نه آن‌که امری محقق باشد تا انحفاظ آن برای وجود ذهنی و خارجی در ذهن و خارج لازم آید. به دیگر سخن، نظریه علامه، درباره شناخت، نظریه تطابق ذهن خارج که مطمح نظر ملاصدراست نیست، بلکه نظریه‌ای است که می‌توان آن را نظریه «حاکمی بودن» ماهیت از وجودات خاص دانست. بنابراین، هم تصور معدومات در نظریه علامه طباطبایی (بنابر نظریه انتزاع توسعی عدم از وجودات مقید) تعبیر منقحی پیدا می‌کند و هم چگونگی حکایت این معدومات از واقعیت خارجی و موضوع قرارگرفتن آن‌ها در گزاره‌های صادق.

از سوی دیگر، بیان علامه، با برقراری رابطه میان اعدام و واقعیت و در نظرگرفتن عدم به‌مثابه گونه‌ای از واقعیت، چالش پیش روی ویلیامسون را نیز مرتفع می‌کند و برخلاف او

اخبار از معدوم را با واقعیت پیوند می‌زند. بنابراین، می‌توان بر مبنای نظر علامه، تفسیر جدیدی از «وجود ضروری» ویلیامسون ارائه داد و صدق فرمول‌هایی نظیر فرمول بارکان^{۱۶} و عکس بارکان را، در پرتو این تفسیر جدید، به صورتی فلسفی تبیین کرد.

۶. نتیجه‌گیری

با توجه به موارد فوق، می‌توان به مسائل مطرح‌شده در مقدمه این نوشتار به صورت زیر پاسخ گفت:

الف) ویلیامسون «جهت امکان» را مربوط به «صفات» اشیای ممکن غیر بالفعل می‌داند. یعنی وجود انضمامی این اشیا، که متصف به جهت امکان می‌شود، خود همچون صفتی برای این اشیا به حساب می‌آید و وجود ضروری این اشیا مربوط به وعاء منطقی آنهاست. زیرا از نظر او زمانی که از عدم یک شیء سخن می‌گوییم، در واقع به وجود آن اقرار کرده‌ایم و این تناقض جز با ضروری دانستن وجود منطقی اشیای ممکن غیر بالفعل امکان‌پذیر نیست. بنابراین، در دیدگاه ویلیامسون نیز شیئیت مساوق وجود است؛ اما وجود مدنظر ویلیامسون، در این وعاء، وجود منطقی و ضروری اشیاست، نه وجود انضمامی آنها. بر این مبنای ویلیامسون، با طرح ایده وجود ضروری، مسئله اخبار از معدوم را به صورت اخبار از اشیایی که فاقد وجود انضمامی، اما دارای وجود ضروری منطقی اند، پاسخ می‌دهد. از طرفی، باید دقت داشت که منظور ویلیامسون از وجود منطقی ثبوت اشیا ناموجود (مطابق نظریه ماینونگ و نیز معتزله) نیست، بلکه در این راستا نظریه ویلیامسون بیش‌تر به دیدگاه ملاصدرا و در نظر گرفتن مفهوم معدومات و وجود لفظی آنها نزدیک است.

ب) ملاصدرا در راستای مساوق دانستن وجود و شیئیت و نیز در پرتو نظریات اصالت و تشکیک وجود، نظریه وجود ذهنی را راه‌حلی برای مسئله اخبار از معدوم می‌داند. بر اساس این نظریه، وجود ذهنی اشیا نوعی وجود انضمامی است که ماهیت خاص خود را موجب می‌شود، اما آثار وجود خارجی بر آن مترتب نیست. بنابراین، در اخبار از معدوم، وجود ذهنی معدوم خارجی است که وجود موضوع گزاره را تأمین می‌کند و باعث معناداری و صدق گزاره‌های با موضوعات معدوم می‌شود.

ج) هریک از این نظریات به چالش‌هایی دچارند، از جمله این‌که در ساختار فلسفی ملاصدرا، بحث از چگونگی تصور معدومات مسکوت گذاشته شده است. به علاوه چالش

مهم دیگری که در فلسفه ملاصدرا مطرح می‌شود، چگونگی انحفاظ ماهیت در ذهن و خارج است، زیرا از نظر ملاصدرا هر ماهیت به تبع وجود خاص خود محقق می‌شود که در این صورت، وجود ذهنی دارای ماهیت خاص خود و وجود خارجی نیز ماهیت خاص خود را داراست و عینیت این دو ماهیت لازم نمی‌آید؛ در صورتی که، برای توجیه انطباق ذهن و عین، در نظریه ملاصدرا، انحفاظ ماهیت در ذهن و خارج لازم است. از سوی دیگر، در دیدگاه ویلیامسون، وجود ضروری اشیا نمی‌تواند مبین واقعیت خارجی آن‌ها باشد. در این نظریه، ارتباط عین و ذهن و توجیه ارتباط واقعیت و وجود ضروری و به تبع آن چگونگی اخبار از معدوم در وعاء واقعیت، امری مخدوش و بدون توجیه است.

د) علامه طباطبایی با پنداری دانستن ماهیت و تفسیر آن همچون ظهور حد وجود در ذهن، واقعیت را همان وجود می‌داند که یا مطلق یا مقید به سلوب و اعدام است. بنابراین، با انتزاع توسعی عدم از اعدام و اسلوب وجودات خاص، ذهن می‌تواند عدم را به مثابه موضوع گزاره‌های معنادار و صادق قرار دهد. به این ترتیب، در ساختار فلسفی علامه برخلاف دیدگاه ملاصدرا، تصور معدومات از توجیه قابل قبولی برخوردار است. از سوی دیگر، در این ساختار فلسفی، انطباق ذهن و خارج مطرح نیست و ماهیت به مثابه محکی از واقعیت خارجی لحاظ می‌شود. به این ترتیب، چالش دیگر دیدگاه ملاصدرا، یعنی چالش انحفاظ ماهیت در ذهن و خارج نیز برطرف می‌شود. همچنین علامه با توسع وعاء نفس الامری به معدومات، میان گزاره‌های معطوف به معدومات و واقعیت نفس الامری ارتباط معناداری برقرار می‌سازد و به این صورت چالش پیش روی ویلیامسون را نیز، مبنی بر عدم ارتباط گزاره‌های معطوف به معدومات با واقعیت، برطرف می‌سازد.

پی‌نوشت

۱. در این نوشتار «واقع‌گرایی» را برای ترجمه واژه actualism به کار می‌بریم. شاید اصطلاح «واقع‌گرایی» اصطلاح بهتری برای این عبارت باشد و از خلط آن با ترجمه واژه realism نیز جلوگیری کند؛ اما این ترجمه هنوز در ادبیات رایج این بحث اصطلاح مأنوسی نیست.
2. Both actualism and anti-actualism are obscure doctrines, for the crucial term 'exist' is ambiguous.

۳. ان لفظ الوجود يطلق بالاشتراک علی المعان: منها ذات الشيء و حقیقته و هو الذی یطرد العدم و ینافیہ ... و منها المعنی المصدري الذهنی.

۴. شاید بتوان از ترجمه «عینی» نیز برای واژه concrete استفاده کرد، اما به نظر می‌رسد هیچ‌یک از ترجمه‌های «انضمامی» و «عینی» معنای دقیق این واژه را منتقل نمی‌کنند و نگارنده با وقوف به نارسایی ترجمه، از عبارت «انضمامی» برای این واژه استفاده می‌کند.

۵. تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده است در آثار ویلیامسون سخنی از موجودات مجرد تام مانند خدا به میان نیامده است. بنابراین، اشیای انضمامی نزد او همان اشیای فیزیکی‌اند که مقید به مکان و زمان‌اند، اما از دیدگاه ملاصدرا، اشیای انضمامی شامل موجودات مجرد نیز می‌شوند.

۶. فلان الخبر یكون دائماً عن شیء متحقق فی الذهن. و المعدوم المطلق لا یخبر عنه بالایجاب و اذا خبر عنه بالسلب ایضاً فقد جعل له وجود ما فی الذهن. لان قولنا «هو» یتضمن اشارة و الاشارة الی المعدوم - الذی لا صورة له بوجه من الوجوه فی الذهن - محال.

۷. این دیدگاه چالش‌های مهمی را در ساختار فلسفی ملاصدرا موجب می‌شود که در قسمت ۵ این نوشتار به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۸. فیجوز ان یكون الشيء ثابتاً فی الذهن معدوماً فی الاشیاء الخارجة.

۹. برای آگاهی از نظر فرگه در این مورد ← Frege, 1979: 65-67.

10. Necessarily if the proposition that I do not exist exists, then I exist. For if I did not exist, there would be nothing for the proposition to state the nonexistence of.

11. Necessarily if I do not exist, then I exist.

12. I exist necessarily.

۱۳. فالعلم بالمعدوم لا یكون الا بان یحصل فی ذهننا مفهوم لا یكون ثابتاً فی الخارج.

۱۴. ملاصدرا در جلد ۱ کتاب سفر، براهین متعددی را به همراه اشکالات و رد این اشکالات در اثبات وجود ذهنی مطرح می‌کند که پرداختن به تمامی این براهین از حوصله این نوشتار خارج است، اما بنابر قول جوادی آملی، مهم‌ترین برهان بر وجود ذهنی همان است که در متن نوشتار بیان شد و نگارنده آن را برای بیان مقصود کافی می‌داند. برای آگاهی از براهین دیگر ← ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/ ۲۶۸-۳۲۶.

۱۵. عدم المعلول معلول لعدم العلة فانها قضية حقة ثابتة و ان لم یتعقل فی ذهن من الادهان.

۱۶. یکی از نتایج مهم نظریه وجود ضروری ویلیامسون، اثبات فرمول بارکان و عکس بارکان است. این فرمول به صورت $(\forall x)\Box Fx \supset \Box(\forall x)Fx$ بیان می‌شود و مطابق دیدگاه واقع‌گرایان کلاسیک، به اشیای ممکن غیر واقعی رجوع می‌کند که در دامنه اشیای بالفعل وجود ندارند،

اما ویلیامسون اعتبار این فرمول را بر مبنای وجود ضروری اثبات می‌کند و بیان می‌کند، فرمول بارکان مستلزم اشیای ممکن غیر واقعی نیست. برای مطالعه بیشتر تر ← Williamson, 1999: 253-270.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ ق). *الشفاء، الهیات، تصحیح سعید زاید، قم: مکتبه آیه‌الله مرعشی*.
بهمنیار بن مرزبان (۱۳۷۵). *التحصیل، تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری، تهران: دانشگاه تهران*.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵ الف). *رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه، ج ۱، قم: اسراء*.
جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵ ب). *رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه، ج ۱، قم: اسراء*.
طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰). *اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، ج ۳، تهران: صدرا*.
فخرالدین رازی (۱۴۱۱ ق). *المباحث المشرقیه فی علم الهیات و الطبیعیات، ج ۱، قم: بیدار*.
فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۰). *هستی و چیستی در مکتب صدرایی، تحقیق و نگارش حسینعلی شیدان شید، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه*.
ملاصدرا (۱۳۶۰). *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد: مرکز الجامعی للنشر*.
ملاصدرا (بی‌تا). *الالهیات من الشفاء لشیخ رئیس ابوعلی حسین بن عبدالله ابن سینا، قم: بیدار*.
ملاصدرا (۱۹۸۱). *الحکمه المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، تعلیق سبزواری و طباطبایی، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۶، بیروت: داراحیاء التراث العربی*.

Frege, Gottlob (1979). 'Dialogue with Punjer on Existence', in *Posthumous Writings*, Hans Hermes, Friedrich Kambartel, and Friedrich Kaulbach (eds.), Chicago: The University of Chicago.

Marek, J. (2008). 'Alexius Meinong', in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Stanford.

Plantinga, Alvin (1974). *Nature of Necessity*, Oxford: Clarendon Press.

Schnieder, B. (2007). 'Mere Possibilities: Bolzano's Account of Non-Actual Objects', in *Journal of The History of Philosophy*, No. 45.

Tomberlin, Jamse and Frank McGuinness (1994). 'Troubles Whit Actualism', in *Philosophical Perspectives*, 8, Logic and Language.

Wiggins, David (2003). 'Existence and Contingency; A Not', in *Philosophy*, No. 78.

Williamson, Timothy (1999). 'Truthmakers and the Converse Barcan Formula', in *Dialectica*, Vol. 35, No. 3 & 4.

Williamson, Timothy (2000). 'The Necessary Framework of Objects', in *Topoi*, No. 19.

- Williamson, Timothy (2002). 'Necessary Existence', in *Logic Thought, and Language*, A. O'Hear (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Zalta, Edward and Bernard Linsky (1994). 'In Defense of The Simplest Quantified Modal logic', in *Philosophical Perspectives*, 8, Logic & Language.

منابع دیگر

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۰). *نهایه الحکمه*، ترجمه و شرح علی شیروانی، ج ۱، تهران: الزهرا. ملاصدرا (۱۳۶۳). *کتاب المشاعر*، به اهتمام هانری کربن، تهران: طهوری.

- Frege, Gottlob (1960). 'On Concept and Object', in *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*, trans. Peter Geach, Peter Geach, and Max Black (eds.), Oxford: Basil Blackwell.
- Garrett, Brian (2006). *What is this Thing Called Metaphysics*, New York: Routledge.
- Williamson, Timothy (1998). 'Bare Possibilia', in *Erkenntnis*, No. 48.
- Zalta, Edward and Bernard Linsky (1996). 'In Defense of The Contingently Nonconcrete', in *Philosophical Studies*, No. 84.